

نمایش نامه

برای نمایش کودکان

اگر گربه رو بینم

نوشته

داوود کیانیان



به نام خداوند بخشنده مهربان

کلیه حقوق مادی این اثر به آستان قدس رضوی تقدیم شده است.



آستان آستان قدس رضوی
مکتبه

۸۰

نمایش نامه اگر گریه رو بینم

برای نمایش کودکان

دارود گیانیان

ویراسته: مرضیه صدریزاد

چاپ اول / ۱۳۷۸

رقم: ۵۰۰۰ نسخه

امور فنی و چاپ: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

شابک: ۹۶۴ - ۶۷۰۰ - ۸۰ - ۲

حق چاپ محفوظ

انتشارات آستان قدس رضوی (شرکت به نشر)

دفتر مرکزی مشهد: ص. پ ۹۱۳۷۵/۲۹۶۹، تلفن ۲۹۲۹۲ - ۸۳۳۸۰۰ - ۸۱۷۸۰۰، فورتویس ۸۱۹۹۱۰

دفتر تهران: ۶۵۲۳۰۱ - ۶۵۰۶۲۰ - دفتر اسفهان: ۶۷۳۶۷۶ - دفتر قم: ۷۴۲۱۸۳

نمایش نامه

اگر گربه رو بینم*

برای نمایش کودکان

نوشته

داوود کیانیان

* براساس نقشه دهرمان‌دهنده ترجمه آزاد زهره پرورش، نظریه مبتدا به نقل از کتاب آبی نقشه، نقشه.

نقشه، انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، چاپ پنجم، ۱۳۷۲.

شخصیتها:

مروارید (پیرزن)

الاع (نصاب، چوپان)

سگ (گریه، پیرزن)

چوپان (پدر مروارید)

مادر

مادر بزرگ

گریه

گرگ (گریه نما)

گوسفندان

مروارید	[دختر بچه چوپان - در صحرا با گوسفندان، سنگ و الاغ مشغول بازی است.]
مروارید	همه بازی رو یاد گرفتین؟
همه	بله.
مروارید	پس شروع می‌کنیم.
همه	بک، دو، سه.
الاغ	والی گریه رو کم داریم.
سنگ	همون بهتر که نیست. اون فقط یاد داره تو خونه بشوره و بشوایه.
مروارید	تو چرا این قدر با اون لجبی؟
سنگ	برای این که تنبله.
الاغ	ما با تنبلا بازی نمی‌کنیم.
مروارید	حالا بکی باید جاش بازی کنه.
سنگ	خودم، خودم جاش بازی می‌کنم؟ شروع کنین.
مروارید	[تعریف می‌کنه.] بکی بود بکی نبود، غیر از خدا هیچ‌کس نبود.
الاغ	این قصه است با بازی؟

به پیروزن بود

که خیلی تشنه‌ش بود

داشت می‌رفت آب بخورد

که پاش روی بخ لوز خورد، افتاد زمین.

[خورد را به زمین می‌اندازد و نقش پیروزن را بازی می‌کند، او سعی می‌کند
جملات تکراری بازی را با هم‌راهِی تماشاگران بگوید و آنها را در بازی
شرکت دهد.]

ای بخ تو چه قدر ظالمی! [گوسفند یک، نقش بخ را بازی می‌کند.]

اگر من ظالم بودم، آفتاب منو آب نمی‌کرد!

ای خورشید تو چه قدر ظالمی! [گوسفند دو، نقش خورشید را بازی می‌کند.]

اگر من ظالم بودم، ابر جلو منو نمی‌گرفت!

ای ابر تو چه قدر ظالمی! [گوسفند سه، نقش ابر را بازی می‌کند.]

اگر من ظالم بودم، بارون از من نمی‌بارید!

ای بارون تو چه قدر ظالمی! [گوسفند چهار، نقش بارون را بازی می‌کند.]

اگر من ظالم بودم، زمین از من سبز نمی‌شد!

ای علف تو چه قدر ظالمی! [گوسفند پنج، نقش علف را بازی می‌کند.]

اگر من ظالم بودم، گوسفند منو نمی‌خورد!

ای گوسفند تو چه قدر ظالمی!

اگر من ظالم بودم، قصاب گوشت منو نمی‌فرودخت.

ای قصاب تو چه قدر ظالمی! [الاف نقش قصاب را بازی می‌کند.]

اگر من ظالم بودم، گربه گوشت منو نمی‌دزدید.

ای گربه تو چه قدر ظالمی! [سگ نقش گربه را بازی می‌کند.]

[با غرور] ظالم‌بلا منم من! [فرار می‌کند.]

پیروزن

بخ

خورشید

خورشید

پیروزن

ابر

پیروزن

باران

پیروزن

علف

پیروزن

گوسفند شش

پیروزن

قصاب

پیروزن

گربه

[با افتاده] تپیل خواب منم من. ^{۵۰} [پنهان می‌شود، همه دنبال گریه می‌گردند].

همه

اگر گریه رو ببینیم

سر دشتو می‌چینیم

مروارید

نه، گریه خیلی تازه

دشتو خیلی دوازه

من اگر گریه رو ببینم

می‌دم پهلوش می‌شیم

صدای چوپان

مروارید... مروارید...

[آواز می‌شود، گوسفندان مشغول چریدن می‌شوند، سنگ به ننگهانی گله

می‌بردازد، چوپان کودکانه دنبال مروارید می‌گردد، مثل لایم باشک، وقتی او را

می‌یابد، آهسته به او نزدیک می‌شود و پخ می‌کند، مروارید جیغ کوتاهی از

خوشحالی می‌کشد و هر دو می‌خندند.]

چوپان

چندقدر تشنه!

[کوزه را بر می‌دارد تا آب بخورد، اما کوزه خالی است!]

مروارید! چشمه برآیه، اما کوزه ما خالیه!

مروارید

مروارید از پس بازی کرده، خسته‌س، آب نیاورده.

چوپان

پدر تشنه‌س، چشمه برآیه، ولی کوزه خالیه!

مروارید

چشمه‌های مروارید پر از خوابه... مروارید داره خوابش می‌بره.

[پدر کوزه را در خورجین می‌گذازد و با الاغ به سمت چشمه به راه می‌افتد.

مروارید نزد گوسفندان و سنگ می‌دود.]

مروارید

از سه نو فزنی خانوم ^{۵۱} آهک، دوه، سه، بازی شروع می‌شه.

[گوسفندان از کتار او پراکنده می‌شوند و به چرا می‌پردازند.]

مروارید

با من بازی نمی‌کنین؟

^{۵۰} بازی «کی غلامه؟» به نقل از: خادم، لاخاقل از آفریقای جنوب شرقی.

^{۵۱} اصطلاح کودکان بچه‌های میهن، به هنگامی که دوباره یک بازی را شروع می‌کنند.

گوسفند یک

اگر تو جای ما بودی، با مروارید که برای پدرش آب نیاورد، بازی می‌کردی؟

مروارید

بله، من به خاطر بازی با شما نرفتم آب بیارم.

گوسفندان

اسم این کار تنبلی است.

[از نقش خود خارج می‌شوند. از تماشاگران سؤال می‌کنند:]

اگر شما جای ما بودید، با او که به پدرش کمک نکرد بازی می‌کردید؟

[دوباره به نقش گوسفند بازی می‌گردند و از مروارید دور می‌شوند. مروارید به

سگ نگاه می‌کند. سگ نیز از او دور می‌شود.]

مروارید

تو هم با من بازی نمی‌کنی؟ تو رو که می‌گن خیلی باوقایی.

سگ

من با تنبلی مخالفم.

مروارید

من تنبل نیستم.

سگ

اسم این کار اگر تنبلی نیست، پس چیه؟

[از نقش خود خارج می‌شود و از تماشاگران سؤال می‌کند:]

اگر شما جای من بودید، با مروارید که تنبلی کرده، بازی می‌کردین؟

مروارید

پیرزنه توی بازی، خودش می‌رفت برای خودش آب بیاره.

سگ

برای همین هم پاش لیز خورده و افتاد زمین.

گوسفند یک

چون کسی رو نداشت، خودش رفت.

گوسفند دو

کاش من نوش بودم و می‌رفتم برایش آب می‌آوردم.

[مروارید به نقش می‌گردد و در خود فرو می‌رود و کم‌کم خوابش می‌برد. سگ در

کنار او به نگرهبانی می‌پردازد.]

سگ

از پس گریه شو دوست داره، داره مثل گریه‌ش تنبل می‌شه.

صدای مادر

مروارید... مروارید...

[به صحنه می‌آید.] مروارید! چرا خوابیدی؟ بلند شو... برای تو و بابات غذا آوردم.

نون تازه و قورمه^۹. مروارید! روز که موقع خوابیدن نیست، انگار کوه کنده!

مروارید! نخبر، مثل این که داره هفت پادشاه رو خواب می‌بینه. [بلند صدا

۹. گوشه‌ای که با چربی گوسفند سرخ شده، به صورت نمک سود نگهداری می‌شود.

می‌زدند: [مروارید....]

[به شاه‌شاه‌گران] وقتی یکی رو این‌قدر صدا می‌زنی و اون جواب نمی‌ده، خود شو زده بخواب! یعنی بیداره.

[او را بغل می‌کند تا با خود ببرد. مروارید از این‌گه در بغل مادر سواری می‌خورد، خوشحالی می‌کند. مادر، او را زمین می‌گذارد.]

مادر تو بیدار بودی و جواب نمی‌دادی، درسته؟

[مروارید بی‌حالت می‌کشد و سرش را زیر می‌اندازد. مادر، حرکت می‌کند. مروارید، شرم‌منده دنبال مادرش می‌رود.]

[نسب است. مروارید در حالی که گریه روی لحاف او دراز کشیده، به خواب رفته‌است.]

مادر من دیگه از دستش خسته شدم. کمک حالم که نیست هیچ، زخم زبون در و همسایه هم منو گشته.

مادر بزرگ حق دارن مادر.

چوپان واللّه نه من آدم تنبلی بودم، نه تو و نه مادر بزرگش. که بگم از ما یاد گرفته. دیگه زبون خوش، پسه. از فردا اگر گوش نداده، حسابشو می‌رسم.

مادر بزرگ نه مادر چوپان، با دعوا و مرقعه نه.

چوپان می‌گی چکار کنم؟ دیگه راضی مونده که ما نرفته باشیم؟

مادر بزرگ بازم با زبون خوش.

چوپان شما داری با این محبت‌ها، او نو لوس و شر بارش می‌آری.

مادر بزرگ درست می‌شه، با دعوا خدا رو خوش نمپاد.

مادر خدا رو خوش مپاد که بذاریم تنبل بار بیاد؟ این طوری هیچ کاری رو یاد نمی‌گیره.

چوپان درسته. این طوری پس فردا که بزرگ شد نمی‌تونه گلیمشو از آب بکشه؛ خدا و بی‌خبر هم راضی نیستن که این طوری بار بیاد.

مادر بزرگ من یک نقشه‌ای دارم، اگر شما به من کمک کنین انشاءالله درست می‌شه. وقتی مروارید پله‌ه که تنبلی چه قدر بدو، حتماً ترکش می‌کنه.

خدا از زیونت بشنوه.

مادر

بگو انشاءالله!

چوپان

انشاءالله!

مادر

حالا نقشه رو بگو.

چوپان

[مادر بزرگ آهسته با آنها به گفتگو می‌پردازد و آنها را از نقشه خود مطلع می‌گرداند.]

[صبح روز بعد، مادر مشغول غذا پختن است، پدر می‌خواهد گوسفندها را به چرا ببرد و مادر بزرگ کنار دار قالی مشغول قالی‌بافی می‌باشد؛ اما مروارید هنوز کنار گریه‌اش در خواب است.]

مادر بزرگ

مروارید! دینگ خواب بسته، بلند شو ببین من چی دارم می‌بافم.

[می‌خواند] دینگ گل می‌بافم هزار تا غنچه.

صدتا شاپرک میون باغچه.

دارم می‌بافم به نقش عالی

یک عالمه گل تو باغ قالی^{۱۰}

دخترم! مروارید بلند شو مادر جون صورتتو بشور.

[مروارید از شانه‌ای به شانه دیگر می‌خفتد.]

دختر دارم خواب نداره!

صورت داره، ماه نداره!

آخرین دخترم که از خواب تاز بلند شدی!

[مروارید در جایش می‌نشیند و خمیازه می‌کشد، مادر می‌رود از سطل،

آب بردارد، اما سطل خالی است.]

[به مروارید] سطل همه پرآبه، اما سطل ما بی‌آبه!

مادر

مادر! سطل پرآب سنگینه و دستهای مروارید کوچیکه!

مروارید

همه مشغول کارن، اما مروارید بیکاره!

مادر

^{۱۰} شعر «قالی» از: خاتم تلمون لاریجی.

[به مادر بزرگ نگاه می‌کند. مادر بزرگ به او علامت می‌دهد. مادر سطل را

برمی‌دارد و می‌رود آب بیاورد.]

بی‌بی! بازم برام بخون.

مروارید

مادر بزرگ

[به تماشاگران] اگر شما جای من بودید، برای مروارید که به مادرش کمک

نکرد، می‌خوندید؟ [به مروارید] همین‌طور که ماه میره، خورشید میاد، خوبه

مروارید با سطل خالی بره و با سطل پر آب برگرد، تا مادر که می‌خواد غذا

درست کنه. آب داشته باشه و مروارید رو دعا کنه.

مروارید

بی‌بی! مروارید دوست نداره آب بپاره، اون دلش می‌خواد مثل گریه‌ش بخوابه و

بازی کنه.

مادر بزرگ

[به تماشاگران] حالا که مروارید دلش می‌خواد مثل گریه‌ش فقط بخوابه و بازی

کنه، ما باید با اون چیکار کنیم؟ [جواب تماشاگران را پکی‌پکی به دلت گوش

می‌دهد.] منم برانش یک نقشه حسابی کشیدم. [به مروارید] یک بار دیگه بگو

چی گفتی؟

[مادر با سطل پر آب وارد می‌شود.]

مروارید

مروارید دیگه دوست نداره آب بپاره، دلش می‌خواد بخوابه و فقط بازی کنه.

مادر بزرگ

پس مادر بزرگ هم، دیگه قالی نمی‌بافه.

مروارید

چه خوب! اون وقت همش برام آواز می‌خونی.

[مادر بزرگ کنار مادر می‌رود و در حالی که چادرش را به سر می‌کشد، به مادر

آهسته پیشنهاد می‌کند. مادر قبول می‌کند. مادر بزرگ کوزه خالی را برمی‌دارد.

پدر، طبق نقشه مادر بزرگ از راه می‌رسد. مادر بزرگ، آهسته با او صحبت می‌کند

و مروارید را نشان می‌دهد. پدر نیز پیشنهاد مادر بزرگ را می‌پذیرد. مادر بزرگ

خارج می‌شود.]

مادر

حالا که مروارید آب نمپاره، و بی‌بی هم قالی نمی‌بافه، پس مادر هم دیگه غذا

درست نمی‌کنه.

مروارید

جانم! چقدر! پس دیگه وقت دارم با من بازی کنی!

[مادر به پدر اشاره می‌کند و خارج می‌شود. گوسفندان و الاغ و سنگ گله به
صحنه می‌آیند.]

چوپان حالا که مروارید آب نیاره،

و بیس هم قالی نمی‌بافه،

و مادر هم غذا درست نمی‌کنه،

پس چوپون هم گله رو به چرا نمی‌بره.

مروارید اون وقت می‌شینن تو خونه و برای من قصه می‌گی.

[چوپان خارج می‌شود.]

گوسفندان اگر ما به چرا نریم گرسنه می‌مونیم.

گریه آغای مثلاً ما خوابیم!

الاغ حالا که مروارید آب نیاره،

و بیس هم قالی نمی‌بافه،

و مادر هم غذا درست نمی‌کنه،

و چوپون هم گله رو به چرا نمی‌بره.

پس الاغ دیگه به صحرا نمی‌ره.

مروارید پس می‌تونن دایم به من سواری بدهی.

گریه وای خدای من! اگر به صحرا نره، با اون صدایش نمی‌ذاره کسی بخوابه.

سنگ حالا که مروارید آب نیاره،

و بیس هم قالی نمی‌بافه،

و مادر هم غذا درست نمی‌کنه،

و چوپون هم گله رو به چرا نمی‌بره.

و الاغ هم به صحرا نمی‌ره.

پس سنگ هم دیگه از گله مواظبت نمی‌کنه.

گریه فقط قول بده عو عو نکنی!

گریه [خوشحال سر می‌کشد. آهسته به تماشاگران] آه به...! اون وقت گرگ میاد و به

راحتی گوسفندها روی بره و می خورده.

[دور دهانش را می لیسد و آب دهانش را فوراً می دهد.]

پس حالا که جمعمون جمعه، باین بازی کنیم. گریه می داره.

کی حوصله داره...؟

من دیگه با مروارید بازی نمی کنم.

من هم همین طور.

ما هم همین طور.

پس بهتره برین و بذارین ما به پهرمون برسیم.

اگر با من بازی نکنین، گریه شتم با شما بازی نمی کنه. [به گریه] مگه نه؟

کی حالشو داره؟؟ [می رود دورتر از آنها می خوابد.]

[حیوانات، به فکر فرو می روند. گرگ صورتک گریه ای را به چهره می زند و تلاش

گریه را بازی می کند.]

من بازی می کنم. گریه همسایه.

[حیوانات همه به جز سنگ خوشحال می شوند. آنها برای انتخاب بازی به

گوشه ای می روند و مشغول مشورت می شوند. چوپان، مادر بزرگ و مادر، پنهانی

سرک می کشند و مروارید را می یابند.]

گشتمه، ولی ظرف شیر خالیه! مادر، نه شیر دوشیده و نه نون پخته!

[کنار گریه اش می رود. چوپان و مادر با رضایت به مادر بزرگ نگاه می کنند و

نقشه مادر بزرگ را تأیید می کنند. مادر بزرگ آنها را برای شنیدن بغضه نقشه خود،

دعوت می کند. آنها از دید تماشاگران پنهان می شوند.]

بازی «کی نبه»؟ [همه مراقبت می کنند. به تماشاگران:]

شما هم بازی می کنید؟

یکی بود، یکی نبود.

غیر از خدا هیچ کس نبود.

به پیروزان بود.

که خیلی تشنه‌اش بوده:

اما کسی رو ندانست بیهوشش آب بیاره.

خودش داشت می‌رفت آب بیاره.

که پاش روی یخ لیز خورد و افتاد زمین.

[خود را به زمین می‌اندازد و نقش پیروزن را بازی می‌کند.]

ای پیروزن، تو چه قدر تنبلی!

اگر من تنبل بودم، قالی نمی‌بافتم؛ تنبل، پدر مرواریده.

نه، پدر من تنبل نیست؛ اگه تنبل بود، گله رو به چرا نمی‌برد.

خشب بشود.

به خاطر تنبلی نیست.

پس به خاطر چیه؟

بازی رو به هم تزن بچه‌ها! از اول.

بچه‌ها برین به جای دیگه؛ آخه این جا من مشغول استراحتم.

از سم تو فزول خانوم!

اگر من تنبل بودم، قالی نمی‌بافتم؛ تنبل، پدر مرواریده.

ای چوپون تو چه قدر تنبلی! [الاغ نقش چوپان را بازی می‌کند.]

اگر من تنبل بودم، گله رو به چرا نمی‌بردم؛ تنبل، مادر مرواریده.

نه، مادر من تنبل نیست؛ اگر تنبل بود، غذا نمی‌پخت.

خب نپخته.

به خاطر تنبلی نیست.

درسته، به خاطر شحاست!

[به مروارید] به بار بهت گفتم بازی رو به هم تزن. اگه به بار دیگه بازی رو به هم

بزنن، ما می‌دونیم و تو! تو توی بازی ما نیستی. اصلاً چرا از این جا نمی‌روی؟

بچه‌ها دوباره...!

فکر خوبی. حالا که اون‌ها نمی‌زن ما بریم... چطور؟ مروارید؟

همه

پیروزن

مروارید

الاغ

مروارید

الاغ

گربه‌نما

گربه

همه

پیروزن

همه

چوپان

مروارید

الاغ

مروارید

الاغ

گربه‌نما

گربه

همه	از سر نو قزل خانوم!
چویدان	اگر من تئیل بودم، گله رو به چرا نمی بردم: تئیل، مادر مروارید.
مروارید	نه، گشتم مادر من تئیل نیست.
همه	پس کی تئیله؟
	کی تئیله؟ مروارید.
مروارید	تئیل، گریه می که فقط می خوره و می خوابه! حلی بازی هم نمی کنه!
گریه	بابا بداوین یک چرت بخوابیم. آخه چه قدر سر و صدا می کنین؟ اصلاً تئیل منم.
	ول می کنین؟
گریه نما	اصلاً هم این طور نیست مروارید خانوم، اگر ما می خوریم و می خوابیم، تو هم همین طوری: اگر ما کار نمی کنیم، تو هم همین طوری: پس تو هم تئیلی.
	در صورتی که ما باید برای پیدا کردن یک لقمه گوسفند...
سگ	بله؟ نظمیدم!
گریه نما	بخشید، برای پیدا کردن یک لقمه غذای کثیف چون بکنیم.
مروارید	من از شما گریه نما یاد گرفتم.
گریه نما	شعب می خواستی یاد نگیری! برو از خر و سگ یاد بگیر، تو خوره با همونها رفیق باشی، نه با ما! برو دیگه!
الاح	نظمیدم! توهین؟
سگ	حالا تئیلها شدن رفیق ما؟ من رفیق تئیل نمی خوام.
الاح	درسته، ما با تئیلها بازی نمی کنیم.
مروارید	من نه... تئیل... نیستم...
سگ	آفرین! ثابت کن.
الاح	بله، نشون بده که تئیل نیستی.
گریه نما	برو نشون بده که تئیل نیستی. چرا گناه رو گردن ما می اندازی؟
مروارید	اگر تئیل نباشم با من بازی می کنین؟
همه	بله

گربه	اینها بازی بر سر و صدا! مروارید حوصله داری؟ بازی چیده؟ تو رفیق منی یا رفیق لونه‌ها؟
مروارید	تو ساکت! [به حیواناتها] حالا باید چیکار کنم تا با من بازی کنین؟
گوسفند یک	[به گوسفندان] همین قدر که بشمونه کافی.
سگ	نه، این کافی نیست؛ باید ثابت کنه. مثلاً الآن بره آب بیاره.
الاغ	نه این هم کافی نیست؛ باید برای جبران تپلیه‌هاش تموم کوزه‌های دهکده رو آب کنه.
گوسفند دو	نه، این خیلی زیاده!
گوسفند سه	درسته، زیاده!
گربه نما	باید با هم مشورت کنیم.
گربه	مروارید! دور اینها رو خط بکش. بالاخره کار درست می‌ده.
گربه نما	[همه دور هم جمع می‌شوند و مروارید، نگران در انتظار حکم آنها می‌ماند.] [افشته به تماشای گران:] اگر مروارید بره آب بیاره، جویون به جویونی برمی‌گرده و سگ از گله مواظبت می‌کنه؛ اونوقت من نمی‌تونم براحتی گوسفندها رو ببرم و بخورم. [به حیواناتها] مروارید نباید بره آب بیاره.
سگ	چرا؟
گربه نما	چون دو سه بار بازی ما رو به هم زده؛ باید اول تنبیه بشه.
الاغ	چند جوری؟
گربه نما	چشمه‌اشو می‌بندیم و ازش کولی می‌گیریم. این قانون بازی، مگر نه؟
گربه نما	[سگ، الاغ و گوسفندان به مشورت می‌پردازند.] [با خود] اگر چشمه‌اش بسته باشه، وقتی گوسفندها رو می‌برم نمی‌بینه تا کمک بخواد. باید دست و پای سگ رو هم ببندم تا مزاحم نشه.
الاغ	ما موافقیم
گربه	[به مروارید] بفرما این هم آخر و حاقبت و طاقت با لونه‌ها.
گربه نما	خب پس کمی طناب و پارچه بیارین تا چشمه‌اشو ببندیم.
سگ	طناب برای چی؟

گر به نما

باید دستاش بسته باشد، نو محله ماء قانون بازی.

الاغ

من مردم خطاب و بارچه یارم.

سگ

باشد برو.

[الاغ می رود. یار دیگر چوپان، مادر و مادر بزرگ دیده می شوند. آنها بنا بر نقشه

مادر بزرگ جلم روی تماشاگران تغییر قیافه می دهند و به صورت اهالی دهکده

در می آیند.

اهالی وارد می شوند. گر به نما پشت دار قالی پنهان می شود. سگ که بوی آشنا را

حس می کند، کنار چوپان می رود. اما چوپان سعی می کند او را از خود دور کند.]

چوپان

چوپون کجاست دختر؟

مروارید

گفت دیگه چوپونی نمی کنه.

چوپون

چرا؟

[مروارید سوش را به زیر می اندازد.]

مادر بزرگ

پس تکلیف گوسفندها چی می شه؟

مادر

مادرت کجاست؟

مروارید

رفت.

مادر

کجا؟

مادر بزرگ

مادر بزرگت کجاست؟ چرا قالی نمی بافه؟ چرا همه گذاشتن رفتن؟

چوپان

باید بروم دنبال به چوپون دیگه.

مادر بزرگ

آه بل باید بروم دنبال بابای مروارید. تا ببینم چرا چوپونی رو ول کرده؟

چوپان

اگر به وقت گرگ بیاد، تکلیف این گوسفندها چی می شه؟

مادر

[به مروارید] حالا که تنها شدی، برای غذا چه می کنی مادر؟

[اهالی خارج می شوند. گر به نما از پشت دار قالی بیرون می آید.]

گر به نما

بیچه ها غره داره، میاد، حالا می توانیم مروارید رو تنبیه کنیم. [الاغ وارد می شود.]

گر به نما

از سر نو فزل خانوم!

الاغ

نوی ده مردم می گفتن گرگ دیده شده.

گربه	پس به جای بازی فراوان کتب و از این جا برین.
گربه نما	[به الاغ] طابو بده. می خوام دستهای مروارید رو ببندم.
الاغ	نازه مردم خبر نداشتن که گله بی چوپونه!
گربه نما	گفتم پارچه رو بده تا چشمهای مروارید رو ببندم.
سگ	ساکنت باش بیهم چی شده؟
گربه نما	[به الاغ] تو خیلی خری که با این حرفها داری بازی رو به هم می زنی.
الاغ	من بازی نمی کنم. این دفعه دونه که به من توهین می شه.
گربه نما	منظوری نداشتی.
الاغ	مرتب توهین می کنی. بعد هم می گن منظوری نداشتیم!
گربه	سر و صدای بازی کم بود. حالا دعوا هم می شه!
سگ	نو. نوی دهکده با گوشهای خودت شنیدی که گرگ اومده؟
الاغ	بله.
	[گربه نما دستهای مروارید را می گیرد تا ببندد؟ مروارید مقاومت می کند.]
مروارید	من می خوام برم آب بیارم.
گربه	حالا بیا و درستش کن!
گربه نما	نه. باید چشم بسته به ماکولی بدی. درسته دوستان؟
مروارید	گفتم من می خوام برم آب بیارم.
گربه	اصلاً همه تون برین و خیال مارو راحت کنین.
گربه نما	[به مروارید] مگه نمی خوانی بازی کنی؟
مروارید	چرا ولی من خوام برم آب بیارم. تا سگ نگاهیانی بده. تا اگه گرگ اومد از گوشه ها مواظبت کنه.
سگ	اگر تو این کار رو بکنی. چوپون هم بر می گرده سر چوپونیش.
الاغ	اون وقت مافوت هم بر می گرده.
مروارید	اون وقت مادر بزرگم میاد و برام شعر می خونه و قالی می بافته.
گوسفندها	اون وقت ما هم به چرا می ریم.

گربه	حرف نرین، عمل کنین.
گربه‌نما	نه، اون نباید بره.
سگ	سگ تو طرفدار گروگی؟ می‌کن گرگ لومده.
الاغ	[به گربه‌نما] بذار بره.
سگ	[به گربه‌نما] از جلوش برو کنار.
گوسفندها	بذار بره... بذار بره.
گربه‌نما	نه، نمی‌گذارم. اون باید تنبیه بشه.
مروارید	اون طنابو بده من؛ بچه‌ها بگیرنش.
گربه	آخ خودای من جنگ شروع شد.
	[الاغ طناب را به مروارید می‌دهد. همه گربه‌نما را می‌گیرند و مروارید دست و پای او را می‌بندد. مروارید سطل آب را برمی‌دارد و خارج می‌شود.]
الاغ	بیاین لاش گول بگیریم.
سگ	درسته، این قانون بازی.
گربه‌نما	خبره برای گولی داده، نه من!
گربه	جلو زبونتو بگیر. لابد بعدش نوبت منه!
الاغ	بازم توهین! جلو منو نگیرین! باید حسابشو بوسم.
	[می‌خواهد به گربه‌نما حمله کند.]
گربه‌نما	از مردونگی دوره که دست و پای من بسته باشه جناب الاغ.
الاغ	فکر می‌کنی از یک گربه می‌توسم؟
گربه	نه، نمی‌توسی! ول کن!
	[الاغ قصد دارد دست و پای گربه‌نما را باز کند. چوپان، مادر بزرگ و مادر، مراسم وارد می‌شوند.]
مادر	مروارید کجاست؟
چوپان	[با تعجب] گرگ! کی این گرگ رو شکار کرده؟
	[چوپانها از گربه‌نما دور می‌شوند.]

مادر	گرگ؟ دخترم مروارید؟
مادر بزرگ	نگران نباش.
مادر	چی می‌گی مادر، ممکنه پلائی سرش اومده باشه.
مادر بزرگ	[با غرضحالی] سطل نیست. نگاه کن شاید رفته آب بهاره.
مادر	نه، باور نمی‌کنم. [به تماشاگران] یکی به من بگه مروارید چی شده؟
چوبان	[از تماشاگران می‌پرسد] دست و پای این رو کی بسته؟
مروارید	من. [با سطل پر آب وارد می‌شود.] سلام.
مادر	مروارید! او را در آغوش می‌گیرد. [مروارید سطل ما بر آبه]
چوبان	مروارید، دخترم! راست می‌گی تو دست و پای اونو بسته؟
مروارید	آره، سزای گریه خودخواه همین.
چوبان	اوهی شکر خدا! او اون قدر شجاعه که به گرگ می‌گه گریه! آهای اهالی دهکده!
	کجایی که ببینن گرگ دستگیر شده؟؟
	[صورتک گریه را از چهره گرگ برمی‌دارد. گرگ می‌خزد. چوبان سر طعنه را می‌گیرد و گرگ را کشتان کشتان با خود می‌برد. مروارید به مادرش پناه برده است.]
صدای چوبان	آهای اهالی! گرگ دستگیر شده.
	[مروارید یک لیوان آب به مادرش می‌دهد. مادر به مادر بزرگ اشاره می‌کند. مروارید لیوان آب را به مادر بزرگش تعارف می‌کند. مادر بزرگ به تماشاگران اشاره می‌کند.]
مادر بزرگ	اول تو چکتر!
	[مروارید آب را به تماشاگران تعارف می‌کند. مادر مشغول غذا پختن می‌شود و از آب سطل استفاده می‌کند. مادر بزرگ به پای دار خالی می‌رود و مشغول کار می‌شود.]
مادر بزرگ	دختر دارم، تا نداره!
مادر	تا نداره!
مادر بزرگ	صورت داره، ماه نداره!
مادر	ماه نداره!
	[مروارید همچنان به تماشاگران خردسال آب تعارف می‌کند.]

مادر بزرگ

به نقش گسوانش نمی‌دم

به همه گسوانش نمی‌دم

به راه دورش نمی‌دم

به حرف زورش نمی‌دم

به کسی می‌دم که کسی باشد؛

بیرهنش آتشی باشد^{۹۰}

[اسدای نی چوپان از دور، نزدیک می‌شود. او می‌خواند و وارد می‌شود.]

چوپان

گندم، گلی گندم، گلی گندم، گلی گندم!

ما کار می‌کنیم همچین و همچون گلی گندم!

[گلّه را آماده جبر می‌کند.]

مادر بزرگ

قالی می‌بافیم همچین و همچون گل گندم!

[از نقشش بیرون می‌آید.]

همه

گندم، گلی گندم، گلی گندم، گلی گندم!

ما کار می‌کنیم همچین و همچون گل گندم!

مادر

غذا می‌پزم همچین و همچون گل گندم!

[از نقشش بیرون می‌آید.]

همه

گندم، گلی گندم، گلی گندم، گلی گندم!

ما کار می‌کنیم، همچین و همچون گل گندم!

چوپان

گلّه می‌چرویم همچین و همچون گل گندم!

[از نقشش بیرون می‌آید.]

همه

گندم، گلی گندم، گلی گندم، گلی گندم!

ما کار می‌کنیم، همچین و همچون گل گندم!

مروارید

ما آب می‌آریم همچین و همچون گل گندم!

[اجا پس را جمع می‌کند و از نقشش بیرون می‌آید. حیوانات هم به چیز گریه از نقش

۹۰. با استفاده از اشعار عامیانه به روایت: خرماسازها.

خود بیرون می‌آیند و می‌خوانند:

همه

گندم، گل گندم، گل گندم، گل گندم!

ما کار می‌کنیم همچین و همچون گل گندم!^۹

گریه

[خواب نازده] بابا آخه این چه ظلمیه می‌کنین؟ اگر نمایش هم می‌خوان بدن،

برین اون ورتو؟ بلای جون دهنگرون نشین.

همه

ظالم بلا کیه کی؟

تبل خواب کیه کی؟

گریه

ظالم بلا منم من

تبل خواب منم من، حالا ول می‌کنین؟

همه

اگر گریه وو بییم؟

سر دمشو می‌چینم.

[نهد بدآمیز به سوی گریه می‌روند.]

گریه

[می‌نرسد و کوتاه می‌آید]

حالا که گریه‌رو می‌بینین؟

باین پهلوش بشینین

همه

اگر گریه‌رو بییم

سر دمشو می‌چینیم

[صورتک گریه را از چهره‌اش برمی‌دارند.]

از این نویسنده در انتشارات آستان قدس رضوی کتابهای زیر برای
کودکان و نوجوانان منتشر شده است.

— بزرگترین قدرت روی زمین —

— کتابخانه مدرسهء ما —

— دخترک اونا با شستنه —

کتابهای کودکان و نوجوانان برای گروههای سنی زیر منتشر می‌شود:

گروه الف : سالهای قبل از دبستان

• گروه ب : سالهای آغاز دبستان

• گروه ج : سالهای پایان دبستان

گروه د : دوره راهنمایی

گروه ه : دوره دبیرستان

کتابخانه کودکان

۸ + ۸

۷



انتشارات آستان قدس رضوی

(پسرکیت به نشر)

گروه کودک و نوجوان

ISBN 964-6700-80-2



9 789646 700802

۱۰۰۰ ریال